

پنجاه و دومین جلسہ

شرح و تفسیر صحیفہ سجادیہ

حجت الاسلام والمسلمین، استاد حاج علی اکبری



دعای سے ونہم

۱۳۹۳/۰۳/۱۹

فهرست

- من مستحق مجازاتم، اما...
- مقدم بودن خوف بر رجا در سلوک
- مؤمن بین دو ترس قرار دارد
- خوفِ مقامی، در محضر خدا
- به فکر برزخ باشید!
- علی‌ای که اکبر بود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در بخش پایانی دعای سی و نهم صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه، حضرت با ظریف‌کاری‌ها و زیبایی‌هایی که مطرح شد، از خدای متعال تقاضای عفو می‌کند.

برای اینکه اهمّیت و جان کلام این بخش را آن‌طور که شاید و باید به دست بیاورید، لازم است از ابتدا، دعا را مرور کنیم. امام (عَلَيْهِ السَّلَام) ما را به جوانب و زوایای پنهان شخصیت‌مان وارد کردند؛ مخصوصاً آنجایی که خسارت‌های بزرگ به وسیله‌ی خود ما اتفاق افتاده که صدرنشینش خودگم‌گشتگی بود. امام (عَلَيْهِ السَّلَام) به ما نشان دادند که کسی که گرفتار گناه می‌شود، از خودش فاصله می‌گیرد و چنانچه گناه استمرار پیدا کند، شخص خودش را گم می‌کند و خودش را از دست می‌دهد. این اصل مطلب بود. بنابراین تقاضای عفو از پروردگار متعال به معنای این است که: خدایا، مرا به من برگردان: «هَبْ نَفْسِي لِنَفْسِي» این مطلب، بسیار عالی است.

در این زمینه نکته‌های مهمّی وجود داشت که در جای خودش توضیح داده شد؛ مخصوصاً آنجایی که انسان خودش را در گرو دیگران قرار داده و رهن فقرا کرده است. آن بخشی که قبلاً آمد و مربوط به حق الناس و حق دیگران بود منظور است. ابعاد، اهمّیت و نقش حیاتی عفوخواهی با درنگ روی این مسئله واضح می‌شود.

امام سجّاد (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام)، زیباترین، لطیف‌ترین و دقیق‌ترین مطالب را درباره‌ی منزلت و جایگاه و نقش عفو و همچنین لطمه‌ای که گناه به انسان وارد می‌کند و ابعاد خسارت آن، در دعای سی و نهم صحیفه مطرح کرده‌اند. فزاهای این دعا، عالی و عباراتش بسیار رفیع است.

من مستحق مجازاتم، اما...

در پایان این دعا امام (عَلَيْهِ السَّلَام) از خدای متعال عفو می‌خواهد و به عفو الهی پناهنده می‌شوند. بعد از درخواست عفو که با تعابیر زیبایی مطرح می‌شود، امام (عَلَيْهِ السَّلَام) تعبیری دارند که خیلی نغز و راه‌گشا است. ایشان خطاب به خداوند می‌فرمایند: اگر مرا ببخشی: «إِنَّكَ إِن تَفْعَلْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي تَفْعَلُهُ بِمَنْ لَا يَجْحَدُ اسْتِحْقَاقَ عُقُوبَتِكَ، وَ لَا يُبْرِئُ نَفْسَهُ مِنْ اسْتِيجَابِ نَقْمَتِكَ» این رفتار تو، یعنی این گذشت تو، نسبت به کسی است که خودش را مبرا از عقوبت تو نمی‌داند.

این یک یادآوری بسیار مهم است که من که از تو عفو می‌خواهم، توجّه دارم که مستحق مجازات هستم و حَقَم است که برای ابد در جهنّم خشم تو بسوزم به خاطر تخلفاتی که از من سر زده است؛ بنابراین خودم را تبرئه نمی‌کنم، «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي؛^۱ من هرگز خود را تبرئه نمی‌کنم». خودم را از عقوبت تو مبرا نمی‌دانم؛ بلکه خود را مستحقّ عقوبت می‌دانم. این نکته‌ی ظریفی است که باید بر روی آن تأکید شود. انسان اگر غافل باشد، در محاسبه‌ی خودش گرفتار دست‌اندازی‌های نفس می‌شود با تسویلات شیطانی. دست‌اندازی‌های نفسانی و تسویلات شیطانی دست به دست هم می‌دهند و احساسی در انسان پیدا می‌شود که این گناه یا گناهانی که مرتکب شدم، در آن حد نیست که بخواهد مرا جهنمی کند! این تفکر در نهان‌خانه‌ی ما شکل می‌گیرد که تفکر مهلکی است.

۱. یوسف: ۵۳.

امام (عَلَيْهِ السَّلَام) پس از طلب عفو، بر این مسئله‌ی مهم تأکید می‌کند. آن نکته‌ی مهم این است که در مقام عفوخواهی، به این توجّه و تنبّه و جمع‌بندی برسیم که بر اساس آنچه که مرتکب شده‌ایم، مستحق عذاب و عقوبت خداوند هستیم. چنین حالتی، هم موافق ادب بندگی است، هم مراقبت از این است که نفس ما مبتلا به یک فریب خطرناک دیگری نشود که در این فریب خطرناک زبانش به عفوخواهی گشوده است، اما باطن و سرّش با زبانش هماهنگ نیست. آن فریب این است که: گناهان ما در آن حد نیست که بخواهد ما را در عذاب و خشم خداوند متعال مستقر بکند!

این، لایه‌ی پنهان شخصیت و ضمیر ما است که حضرت سراغ آن می‌روند. این یک اعلام است که هم موافق ادب بندگی است، هم نفس را سرچایش می‌نشانند؛ مخصوصاً جملاتی که حضرت در ادامه بیان می‌کنند، نفس را ادب می‌کند و سرچایش می‌نشانند که در قضاوت خود من، من میرای از عقوبت پروردگار نیستیم. این جمله‌ی اوّل شد.

«إِنَّكَ إِن تَفْعَلْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي تَفْعَلُهُ بِمَنْ لَا يَجِدُ اسْتِحْقَاقَ عُقُوبَتِكَ»، من منکر این نیستم که مستحقّ عذاب تو هستیم، «وَلَا يُبْرِئُ نَفْسَهُ مِنْ اسْتِيجَابِ نَقْمَتِكَ» همان مطلب را با بیانی دیگر فرمودند.

امام (عَلَيْهِ السَّلَام) معالجه‌ی بیماری مخفی خطرناکی را می‌کند که معمولاً این بیماری، باعث می‌شود ما در مقام عفوخواهی از پروردگار متعال به آن درجه‌ی لازم نرسیم که همه‌ی وجود و قلبمان به میدان بیاید و تمنای عفو و گذشت از ساحت قدس ربوبی بکند.

مقدم بودن خوف بر رجا در سلوک

اما مطلب بعدی «تَفَعَّلَ ذَلِكَ يَا إِلَهِي بِمَنْ خَوْفُهُ مِنْكَ أَكْثَرَ مِنْ طَمَعِهِ فِيكَ، وَبِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاةِ أَوْ كَدُّ مِنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَّاصِ»، اگر تو مرا ببخشی، کسی را مورد عفو خودت قرار داده‌ای که وقتی اعمالش را محاسبه می‌کند، در محاسبه وارد فضای بسیار سنگینی از خوف می‌شود. به عبارت دیگر، اگر مرا ببخشی، کسی را بخشیده‌ای که خوف و ترسش از تو، از امیدش به گذشت تو بیشتر است. مطلب مهمی که اعجاب‌برانگیز نیز است.

یک جمله‌ی تکمیلی هم دارد که همین مطلب با یک بیان دیگر است: «وَبِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاةِ أَوْ كَدُّ مِنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَّاصِ»، کسی را بخشیده‌ای که یأسش از نجات بیشتر و شدیدتر است. این هم عجیب است! البته امام (عَلَيْهِ السَّلَام) سریع یک اصلاحیه می‌زند تا ذهن‌های ضعیف ما از این عبارت حضرت برداشت غلط نداشته باشند. اول صورت مسئله را توضیح می‌دهیم، بعد آن تبصره را عرض کنیم.

مطلب این است: چیزی که مؤمن در مقام محاسبه و در سلوک به سوی منازل انسانیت به آن فوق‌العاده نیازمند است، خوف است. نیاز مؤمن در مقام اصلاح نفس به خوف، بیشتر است از نیاز او به رجا. چرا؟ ما تا به حال این‌طور شنیده‌ایم که خوف (ترس) و رجا (امید) همانند دو بال پرواز برای انسان مؤمن است. حتی در بعضی از تعابیر روایی داریم که این دو، در وجود انسان مؤمن مثل دو کفه‌ی ترازو هستند که زبانه‌ی این میزان، کاملاً با همدیگر هماهنگ است.^۲ بنابراین این دو عنصر در پیش‌برد، تکامل و سیر و سلوک انسان خیلی نقش دارد.

۲. رک: کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱.

مؤمن بین دو ترس قرار دارد

اما اینجا نکته‌ی دیگری را می‌گوییم. آن نکته این است که انسان مؤمن در سیر اَلی الله، به خوف بیشتر از رجا نیاز دارد. امام صادق (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) در بیانی دقیق و هشداردهنده فرمودند: «المؤمن بین مخافتین: ذنب قد مضی لا یدری ما یصنع الله فیہ، و عمر قد بقی لا یدری ما یکتسب فیہ من المہالک؛ فهو لا یصبح الا خائفا و لا یمسی الا خائفا و لا یصلحہ الا الخوف»^۳ مؤمن میان دو ترس قرار دارد: گناه گذشته که نمی‌داند خدا درباره‌ی آن با او چه می‌کند، و عمر باقی‌مانده که نمی‌داند چه گناہانی از او سر خواهد زد و در چه مهلکه‌هایی خواهد افتاد. به همین جهت شب را به روز نمی‌آورد، مگر با ترس و روز را به شب نمی‌رساند مگر با ترس، و چیزی جز همین خوف [از خدا] او را اصلاح نمی‌کند».

پس مؤمن بین دو خوف و دو ترس گرفتار است: یکی ترس از گذشته که من با خودم چه کردم؟! پرونده‌ی قبلی را که نگاه می‌کند، تمام وجودش غرق خوف و نگرانی می‌شود که من با این پرونده تکلیفم چه خواهد شد؟! این خوف اول است. خوف دوم خوف از آینده است، من در آینده چه خواهم کرد؟! گذشته‌ی من گذشته‌ی خوبی نیست، در آینده چه به روز خودم خواهم آورد؟! اصطلاحاً خوف دوم را خوف خاتمه می‌گویند که ترس از سوء عاقبت است. مؤمن با خود می‌گوید: تا الان که این همه خدای متعال به من فرصت داد، فقط خراب‌کاری کردم. اگر از این به بعد هم به من وقت بدهد، چه خواهم کرد؟ باز هم خراب‌کاری؟ آیا من خراب‌کاری‌های بزرگ‌تری در آینده خواهم کرد؟ چه به روز خودم خواهم آورد؟ این می‌شود

۳. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۷۷.

«خوف مَا مَضَى؛ ترس از آنچه که گذشته بر او» و «خوف مَا يَأْتِي؛ ترس از چیزی که در پیش است». مؤمن بین دو خوف در تردّد است. وقتی که به گذشته‌ی خودش نگاه می‌کند، مملو از نگرانی می‌شود. بعد در عالم تفکر، آینده را برای خودش تصویر می‌کند، نسبت به آینده هم نگران می‌شود.

امام صادق (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) در پایان این روایت یک جمع‌بندی هم دارند: چیزی که گذشته‌ی مؤمن را اصلاح می‌کند و آینده‌اش را هم بیمه می‌کند، خوف است: «وَلَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الخَوْفُ» چیزی که مؤمن را اصلاح می‌کند و می‌سازد، خوف است؛ چون اگر این خوف در وجود ما به منتها و درجه‌ی مناسب و لازم خود برسد، انسان را به عفوخواهی و جبران جدّی گذشته وارد می‌کند. به این ترتیب که انسان شروع می‌کند به اصلاح گذشته‌ی خودش، پای هر نوع توبه‌ای می‌ایستد و لوازمش را ملتزم می‌شود تا گذشته‌اش درست شود. از التماس و خواهش و تمنا و سوختن و گداختن و گریه و عجز و لابه و تضرّع به درگاه پروردگار متعال تا انجام دادن هر کاری که لازم است. از کسی باید حلالیت بخواهد، جایی را باید اصلاح کند، به کسی باید مراجعه کند، از حقوق الهی چیز جاافتاده‌ای دارد که باید آنها را جبران کند، همه را انجام می‌دهد. چه عاملی باعث می‌شود که انسان وارد چنین میدانی در اصلاح بشود؟ خوف. اگر این آتش مقدّس در دل ما شعله نگیرد، نمی‌تواند این آسیب‌ها را ذوب کند و بسوزاند و زلالی فطرت و جان ما را از پس ظلمات تو در تو و حجاب‌های گناه که قلب ما را پوشش داده، آشکار کند. پس ما به این خوف خیلی نیازمند هستیم.

این راجع به گذشته؛ اما راجع به آینده، اگر حقیقتاً ما به آن درجه‌ی مناسب از خوف نرسیم، آینده‌مان هم در خطر است؛ زیرا چنانچه خدای متعال دوباره به ما فرصت دهد، همان روش

را ادامه خواهیم داد. به قول معروف: آتش همان آتش و کاسه همان کاسه است. اگر خداوند به ما وقت بدهد، از کجا معلوم ما مبتلا به همین خطاها و اشتباهات و مرزشکنی‌ها و کم‌حیایی‌ها و بی‌حیایی‌ها نشویم؟ چه چیزی می‌تواند آینده‌ی ما را بیمه کند، تا حدّ زیادی مصونیت ببخشد و حفاظت و اصلاح و پیشگیری کند؟ این اصلاح به معنای اصلاح بنیادین و اساسی است که به معنای صیانت است و یک نوع معصومیت در انسان به وجود می‌آورد. چه گوهر و کیمیایی چنین اثری دارد؟ خوف؛ لذا قرآن کریم در تعبیر بسیار سنگین فرمود: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۴ و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس [خود] را از هوس باز داشت، پس همانا بهشت جایگاه او است». این خوف مقامی است که حداقلش این است که خود را در محضر حق ببینیم. امتدادش کجا است؟ امتداد این راه بِإِذْنِ اللَّهِ و بِمَدَدِهِ و تَوْفِيقِهِ و عِنَايَتِهِ، انسان را به نقطه‌ای می‌رساند که نه خود را در محضر حق که خدا را ناظر و حاضر می‌بیند. آن چه خوفی است؟ «خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ».

جناب ابوذر، پیامبر اعظم (صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ) را در مسجد دید و موقعیت را مغتنم شمرد و به حضرت عرضه داشت: یا رسول الله مرا موعظه کنید. حضرت شروع به نصیحت کردند که روایتی طولانی و خیلی عجیب و فوق‌العاده سازنده است. حضرت این‌طور شروع کردند: «يَا أَبَاذَرٍّ! أُعْبِدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»^۵ ای اباذر، خدا را بندگی کن طوری که گویا او را می‌بینی». این خیلی مقام بالایی است؛ سپس حضرت تنزل کردند و فرمودند اگر به آنجا نرسیدی: «فَإِنْ لَمْ

۴. نازعات: ۴۰ - ۴۱.

۵. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۶.

تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ؛ پس اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند». حال تو در مقام بندگی به گونه‌ای باشد که بدانی که او تو را می‌بیند، اگر تو نمی‌توانی او را ببینی.

البته حضرت با «كَانَكَ» شروع کردند که مقام پایین‌تری است و فرمود: «أَنْتَ تَرَاهُ»، که این در مباحث عرفانی بحث لطیفی دارد.

این همان مقامی است که قرآن کریم درباره‌اش این‌طور فرمود: «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؟» آیا ندانسته است که خدا می‌بیند؟» این هم خیلی سنگین است. انسان اگر بداند که خدای متعال او را می‌بیند، به خوف مقامی می‌رسد.

خوف مقامی، در محضر خدا

چنانچه احساسی در انسان فراهم شود که بداند که در محضر خدا است و خدای متعال ناظر و شاهد است و او را می‌بیند، به خوف مقامی دست پیدا می‌کند. این همان مقامی است که در دعا می‌گوییم: «وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِي وَ مَتَوَايَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُبَدِيَ بِهِ مِنْ مَنطِقِي وَ أَتَفَوَّهَ بِهِ مِنْ طَلَبِي وَ أَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِي»؛^۷ آنچه را که می‌خواهم بر زبان آورم و از خواسته‌ام سخن بگویم و به حسن عاقبتم امید بندم، همه را می‌دانی» یعنی در همه‌ی وجود من، هیچ چیز مخفی و مستوری از نگاه تو وجود ندارد.

۶. علق: ۱۴.

۷. مناجات شعبانیه.

قرآن کریم می‌فرماید کسی که به این جایگاه رسید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ؛^۸ و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت»، و دانست که: «فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ، فَإِنَّ الْحَاكِمَ هُوَ الشَّاهِدُ؛» بر نفسش چیره می‌شود و می‌تواند آن را لگام و دهنه بزند و از هواها و خواهش‌ها و تمایلات نهی‌اش کند. چنین کسی «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» با سه تأکید «إِنَّ»، «هی»، «ف» و الف و لام، بیان می‌دارد که این آدم قطعاً بهشتی است. خوف مقامی عجب گوهری است! استاد ما می‌فرمودند که سالک فقط باید تلاش کند خودش را به این نکته برساند؛ همین. بقیه راه آسان است.

خدا امام راحل عظیم الشان را رحمت کند. در آن توصیه و خطاب عمومی فرمودند: «عالم محضر خدا است، در محضر خدا معصیت نکنید.» مگر امکان دارد کسی خودش را در محضر او ببیند و معصیت کند؟! اصلاً نمی‌شود، امکان ندارد؛ چرا ما به گناه مبتلا می‌شویم؟ چون خودمان را در حضور حق نمی‌دانیم. البته در اینجا اهل دقت مراتبی را تعریف کرده‌اند که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. اگر کسی باور کرد که «أَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ»، چه خوفی در او شکل می‌گیرد؟ این همان خوف مقامی است که او را می‌سازد. اکنون شما را می‌سازد، گذشته‌تان را اصلاح می‌کند. اگر انسان به چنین نقطه‌ای رسید آینده‌اش هم در مسیر صلاح قرار می‌گیرد؛ لذا استاد ما می‌فرمودند که تلاش کنید به اینجا برسید، البته به مدد خودش و با خواست از خودش و با توسل به اولیائش؛ یعنی متمرکز بشوید که برسید به این نقطه که از رهگذر خوف مقامی، مودب و ادب بشویم. بعد فرمودند: کسی که به اینجا رسید، بقیه راه برایش آسان است. کنترل

نفس آسان است، طیّ طریق آسان است، حفظ کمالات و مقامات آسان می‌شود؛ چون این پشتوانه محکم را دارد: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» کسانی که اهل دقّت‌های تفسیری هستند، می‌گویند: این واو، واو تفسیری است. این عطف تفسیری است یعنی این اتفاق می‌افتد که «خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» بشود «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» در متن خوف از مقام ربّ است نه جداگانه باشد؛ «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» در این صورت کار تمام است و این فرد در وسط بهشت خداست.

از حالات و رفتارهای برخی اساتیدمان می‌توان دریافت که به چنین مقاماتی رسیده‌اند. مثلاً شخصیتی مثل آیت الله العظمی بهجت (أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيف) در این مقام بوده است. مؤدّب، خاضع، خاشع، فقیر، بنده و محتاط بودند؛ زیرا خود را در حضور او می‌دیدند. حالا ما نمی‌خواهیم مقامات ایشان را تحلیل کنیم؛ اقلّش این است که خود را در محضر خدا می‌دیدند. اما آنهایی که اهل این حرف‌ها بودند، می‌گفتند که ایشان بالاتر از این حرف‌ها بود؛ یعنی به مقام «كَانَكَ تَرَاهُ» رسیده بود. اینها چرا این قدر مؤدّب هستند؟ چون خوف و لذا ادب مقامی دارند.

اینجا که حضرت فرمودند: «تَفَعَّلَهُ يَا إِلَهِي...» اگر مرا ببخشی کسی را بخشیده‌ای که خوفش از رجائش بیشتر و یأسش از نجات شدیدتر است. حضرت این نکته را به من و شما آموزش می‌دهند که چیزی که تو نیاز داری برای اینکه این کار را به سرانجام برسانی، خوف است؛ همان بیان امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) که فرمودند: «لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ» اینجا باید نکته‌ای فنی را عرض کنم. اینجا خوف بیشتر از رجا است، در حالی که همیشه می‌گوییم در انسان مؤمن خوف و رجا هم‌وزن هستند تا مؤمن بتواند سیر کند؛ اما چرا اینجا بر خوف بیشتر تأکید می‌کنیم.

لطیفه‌اش کجا است؟ لطیفه‌اش اجمالاً این است که طبع مؤمن عادی و متوسط، به سمت رجا تمایل دارد؛ منتها چون ایمانش قوی نیست، این رجا و امید که ظاهرش امید به فضل الهی است، اما باطنش غرور به خویشتن یا غرور به کرم پروردگار متعال است، بازدارنده نیست. شاهد این سخن اینکه در مجالس و محافل مذهبی، هنگامی که از خوف مقام ربّ و لوازمش، شب اول قبر، تنها شدن و وحشت، نکیر و منکر، گم شدن در خاک و... صحبت می‌شود، همه اعتراض می‌کنند و می‌گویند: اوستا کریم است! سر و کار ما با کریم است، شما چه می‌گویید؟! جواب چیست؟ بله، اوستا کریم است، اما بنده لئیم است! مشکل جای دیگر است. من لئیم هستم والا او کریم است.

به فکر برزخ باشید!

برای اینکه بر این نکته تأکید کنم تا همه دنبال خوف و تقویت خوف برویم و این سر بیان امام سجّاد (علیه السلام) کمی بیشتر آشکار شود، روایتی را یادآور می‌شوم. از آنجا که ما اتصال قلبی مودّتی اهل بیتی علوی، فاطمی، حسینی، علی اکبری و ... داریم، ته دلمان می‌گوییم که کار ما را درست می‌کنند. «کار ما را درست می‌کنند» جمله‌ی دقیقی است؛ اما طبق قاعده، نه به گزاف. صادق مصدّق در بیانی تکان‌دهنده فرمود: برای برزخ خودتان کاری نکنید؛ یعنی شفاعت مربوط می‌شود به مقامات بعدی. آنها حتماً کار ما را راه می‌اندازند، دل‌بسته‌ایم، قلبمان مملو از امید است، اما ضمناً باید یادآوری‌هایی را که خود حضرات داشتند، به خودمان داشته باشیم. آنها کارگزار رحمت خدا در دستگاه رحمت الهی هستند و خودشان مستقلاً در این عالم کاره‌ای نیستند.

ما باور داریم که رحمت خداوند وسیع‌تر و فراتر از خشمش است: «يَا مَنْ سَبَّتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ؟» ای که رحمتش بر غضبش سبقت گرفته»، ما باور داریم که ائمه (علیهم السلام) جلوه‌ای از رحمت خداوند هستند؛ منتها باید مراقب باشیم شیطان ما را به گرفتاری بزرگ‌تری مبتلا نکند که بگوییم: خب، روی همین حساب می‌کنیم و گناه می‌کنیم! عجب! این چه نگاه غلط و شرک‌آلود و خطرناکی است؟! چون طبع عمومی ما به این سمت می‌رود لذا ما برای اصلاح به خوف بیشتر نیاز داریم. لذا آن که حضرت فرمودند «مؤمن» منظورشان همین مؤمن دلداده‌ی اهل بیت و ارادتمندان علی بن ابی طالب (صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ) است، ما بیشتر نیاز داریم. امام (عَلَيْهِ السَّلَام) پس از بیان اینکه: کسی که می‌خواهی او را ببخشی، خوفش بیشتر و یأسش هم شدیدتر است، سریع تبصره را می‌زند تا ما گرفتار یک اشتباه خطرناک دیگر نشویم. آن تبصره این است: یأس من از رحمت تو نیست، «لَا أَنْ يَكُونَ يَأْسُهُ قُنُوطًا»، من از رحمت تو مأیوس نیستم، مشکل من خودم هستم، از خودم مأیوس هستم. در دعای ابوحمزه می‌خوانید که کسی این حرف‌ها را می‌زند که در مقام «آیسین» مستقر شده؛ زیرا چیزی از حسنات به قبرش نفرستاده است.

چون حضرت می‌دانند اگر امید را در تو تقویت کنند، ممکن است در دام طمع و رجا بیفتی، بلافاصله می‌فرمایند: «أَوْ أَنْ يَكُونَ طَمَعُهُ اغْتِرَارًا» از سمت تو که همه‌اش امید، رجا و طمع است، اما من گیرم خودم هستم. «بَلْ لِقَلَّةِ حَسَنَاتِهِ بَيْنَ سَيِّئَاتِهِ» چون اعمال را محاسبه کردم، دیدم اوضاعم خیلی خراب است. در بین گناهانم چندتایی حسنه پیدا می‌شود. سراغ آنها هم

که بروم و دقیق بشوم، می بینم حتی زیر سؤال است. «وَضَعَفِ حُجَجِهِ فِي جَمِيعِ تَبَعَاتِهِ» هیچ استدلالی هم به خاطر بارهای سنگینی که به دوش خودم گذاشتم، ندارم.

از اینجا بعد یک باب تازه را حضرت باز می کنند: «فَأَمَّا أَنْتَ» اما درباره ی تو فکرم چیز دیگری است. «فَأَمَّا أَنْتَ يَا إِلَهِي فَأَهْلٌ أَنْ لَا يَغْتَرَّ بِكَ الصَّادِقُونَ، وَلَا يَبْأَسُ مِنْكَ الْمُجْرِمُونَ» تو آن خدایی هستی که اگر بر اساس عدلت رفتار کنی، اولیائت هم در ترس و لرز هستند. چون صدیقان طبق آیه قرآن همان مقام ائمه ی هدی است. در قرآن پس از انبیاء مقام صدیقان را می آورد. حال اگر پای عدل و بررسی وسط بیاید، آنها هم نمی توانند مغرور بشوند و وقتی هم که سخن از عفو و رحمت و لطف و کرم تو به میان بیاید، هیچ گنه کاری در این عالم - در هر مرتبه ای از گناه هم که باشد - حق ندارد ناامید شود: «وَلَا يَبْأَسُ مِنْكَ الْمُجْرِمُونَ» اعتقاد من درباره ی تو این است: «لِإِنَّكَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا يَمْنَعُ أَحَدًا فَضْلَهُ»، نه تو فضلت را از احدی منع می کنی، «وَلَا يَسْتَفْضِي مِنْ أَحَدٍ حَقَّهُ» و نه حق خودت را به تمام و کمال از کسی توقع می کنی. چون آن مقام عدل است و من در آن جا حرفی برای گفتن ندارم.

پایان دعا هم خیلی شیرین است: «تَعَالَى ذِكْرُكَ عَنِ الْمَذْكُورِينَ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمُنْسُوبِينَ» کلمه ی «تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمُنْسُوبِينَ» اسماء الحسنی جلوه های خلافتی - بشری دارد؛ مثلاً ما برخی از افراد را هم به کرم و کرامت یاد می کنیم و اسماء الهی را به دیگران هم نسبت می دهیم. در اینجا امام می گوید: «تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمُنْسُوبِينَ» من حواسم هست که کسی را با تو و در کنار اسم تو مقایسه نکنم. تو منزهی: «سُبْحَانَكَ، سُبْحَانَ اللَّهِ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمُنْسُوبِينَ وَ فَسَتْ نِعْمَتُكَ فِي جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ»، و این هم نعمت های تو است که

بر همه‌ی مخلوقات تو جاری و پراکنده و منتشر و وسیع است. «فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ».

علی‌ای که اکبر بود

امروز روز عجیبی بود؛ روز میلاد حضرت علی‌اکبر (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام). حضرت علی‌اکبر همانند نامش خیلی بزرگ است؛ به‌قدری بزرگ است که وقتی می‌خواست میدان برود، ابا عبدالله الحسین (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام)، کارهایی کرد که خیلی تکان‌دهنده است. البته امروز روز میلاد است و من نمی‌خواهم روضه بخوانم. اما سندهای ما راجع به علی‌اکبر همه‌اش عاشورایی است. یکی اینکه حضرت شروع کرد قرآن خواندن. قرآنی که امام حسین (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام) خوانده، از جمال و کمال علی‌اکبر پرده‌برداری می‌کند. حسین (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام) گفت: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛^{۱۰} خداوند آدم و نوح و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان بودند که همانند یکدیگر بودند». آیه‌ی اصطفاء را خواند؛ یعنی علی‌اکبر در مقامی بس عجیب سیر می‌کند. بعضی از همین آیه، عصمت حضرت علی‌اکبر (عَلَيْهِ الصَّلَام) را اثبات کرده‌اند.

یک جمله خطاب به اهل حرم گفت؛ چون علی‌اکبر را رهايش نمی‌کردند، دورش حلقه زده بودند و مست تماشا و مقامات علی‌اکبر (عَلَيْهِ الصَّلَام) بودند. حضرت خطاب کردند به اهل حرم و فرمودند: «فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ». علی را رها کنید، این یک کشف دیگر است که در چه رتبه‌ای است.

۱۰. آل عمران: ۳۳-۳۴.

بعد هم در آن شرایط خاص به خدای متعال خطاب کردند تا به همه‌ی خلق برسد که علی یعنی چه کسی؟ آن جمله‌ی طلایی را فرمودند: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، قَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ أَيْنَ قَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِنَبِيِّكَ»^{۱۱} «قد بَرَزَ» نشان از افتخار امام حسین (علیه الصلاة و السلام) است. دیگر از این نزدیک تر به پیغمبر نمی‌شود. هم در جمال و هم در اخلاق هم چون پیامبر بود! خداوند در قرآن کریم درباره‌ی رسول خود می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۱۲} و راستی که تو را خوبی والا است!». کسی مثل امام حسین (علیه السلام) شهادت بدهد که علی شبیه‌ترین در خُلُق به پیغمبر اکرم است. چه مقامی دارد علی اکبر در خودسازی، کسب مکارم و محاسن اخلاق؟! بعد هم فرمودند: «وَ مَنْطِقًا» این مَنْطِقًا دو وجهی است. یک وجهش یعنی وقتی حرف می‌زند، آهنگ کلام و سبک سخنش مثل پیغمبر است. این نکته‌ی اول که من بعید می‌دانم منظور آن حضرت این بوده باشد. بیشتر وجه دوم به نظر درست می‌آید؛ یعنی منطق به معنای افق و سطح فکر و اندیشه و جهان بینی است.

امروز روز طلوع چنین حقیقت مقدسی در خانواده‌ی اباعبدالله الحسین (علیه الصلاة و السلام) است. لحظه لحظه‌ی مقدسی است.

ای خدای بزرگ، ای خدای حسین، يَا رَبَّ الْحُسَيْنِ! تو را قسم می‌دهیم به سرور قلب حسین (علیه السلام) در آن لحظه‌ای که قنداقه‌ی علی اکبر را به دستش دادند، تو را به سرور قلب علی (علیه السلام) در لحظه‌ای که اباعبدالله قنداقه‌ی علی اکبر را به دست پدر داد سوگندت می‌دهیم،

۱۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۳.

۱۲. قلم: ۴.

تو را قسمت می‌دهیم به آن لحظات مقدّس، دل‌های ما و دل‌های همه‌ی بشریت را به تماشای جمال عالم‌آرای مهدی فاطمه مسرور بفرما.
دل‌های ما را به عفو و گذشت خودت مسرور بفرما، در این بخش باقیمانده‌ی از ماه معظّم شعبان ما را از عفو و رحمت خودت بهره‌مند بفرما.